

فرزند کاتب

می‌میاور آن پیاور که می‌از وی جوش کرد

کنک جوشش در وجود آورد هر موجود را

(مولوی)

توسلی، محمد: «زمینه آشنایی‌ام با حنیف‌نژاد در جلسات انجمن اسلامی در دانشکده کشاورزی کرج بود. در آن جلسات بحث‌های قرآنی نیز در دستور کار بود. در آن جلسات مطلع شدم که ایشان در کلاس قرآن مرحوم شعار در تبریز شرکت داشته و درکی قرآنی دارد. من هم از دوران دبستان با زبان قرآن و عربی آشنا بودم و از سویی در آموزش‌های قرآنی مرحوم طالقانی در مسجد هدایت هم حضور پیدا می‌کردم. علائق مشترک من و حنیف به برپایی کلاس‌های پژوهش قرآنی انجامید. کلاس‌هایی که از سال ۳۸ تا سال ۴۱ که در ایران بودم ادامه داشت. تابستان‌ها من به کرج می‌رفتم و در زمستان‌ها حنیف به منزل ما، در تهران می‌آمد. در آن زمان قرآن قطع کوچکی ترجمه مرحوم معزی در دسترس بود که به «قرآن معزی» معروف بود. ویژگی قرآن معزی آن بود که معنی تحت‌اللفظی واژگان عربی را ذیل هر واژه منعکس کرده و از این حیث برای کسانی که عربی نمی‌دانستند، در فهم معانی خیلی مفید بود. در پژوهش مشترک قرآنی با حنیف، در دو حوزه کار می‌کردیم؛ یکی آشنایی با واژه‌های قرآن و دیگری تحقیق حول موضوعات قرآنی. از واژگانی که مورد توجه ما بود و سپس به پژوهش موضوعی نیز تبدیل شد، واژگان «امت» و «ملت» بود که با برداشتی که ما، در زبان فارسی داشتیم، کاملاً متفاوت بود. آن قرآن را به یادگار دارم، قرآنی که در حاشیه‌اش نکته می‌نوشتیم. در اواخر آقای میثمی هم در آن کلاس شرکت می‌کرد و احتمالاً سعید محسن. کلاس‌ها به رغم بعد مسافت و سختی رفت و آمد به کرج و تهران به طور جدی دنبال می‌شد.

من در همان مباحث به جدی بودن حنیف، ایمان قوی و باور قرآنی‌اش پی بردم. روی قرآن خیلی تعصب داشت و تأکید می‌کرد که قرآن وحی است و آشنایی با آن ضرورتی است برای هر مسلمان به قصد تجهیز برای عمل اجتماعی. ادامه کارش هم نشان داد که آشنایی و مؤانست با قرآن تا چه حد به او، راه نمایانده است.»



آخرین دیدار با محمد توسلی پیش از سفر به خارج؛ ۱۳۴۱.
تصویری به یادگار که محمد بسته‌نگار، لطف‌الله میثمی، محمد توسلی در میانه آن
و محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن در سمت چپ آن مشاهده می‌شوند

میثمی، لطف‌الله: «حنیف‌نژاد، همیشه قرآنی کوچک ترجمه معزی در جیبش داشت و مطالعه می‌کرد. شب‌های جمعه که برای تفسیر آیت‌الله طالقانی به مسجد هدایت می‌آمد، در بین راه، از کرج تا تهران، قرآن می‌خواند و خودش را آماده تفسیر آقا می‌کرد. بچه‌های دیگر هم همین رویه را داشتند، همیشه قرآنی در جیب می‌گذاشتند و این نوعی سنت‌شکنی بود. خود من گاهی در دانشکده، زنگ تفریح قرآن می‌خواندم. برخی دانشجویان مذهبی شدیداً اعتراض می‌کردند که نباید این طور قرآن خواند و دست بدون وضو به قرآن زد. باید وقت نماز که به مسجد می‌رویم، بعد از نماز، قرآن بخوانیم. به هر حال، به این پدیده که قرآن‌خوانی رایج، و همه جا همراه باشد، انگ و وهابی می‌زدند. در مورد حنیف‌نژاد می‌گفتند که قرآن خواندن و همه کارهای او به وهابی‌ها شبیه است. البته او کتاب‌های کسروی را هم مطالعه کرده بود و با خرافات هم خیلی مخالف بود و به همین خاطر، در ابتدا، از انتقادات کسروی به بعضی خرافات، خوشش

می آمد. کسروی هم در ظاهر قرآن را تأیید می کرد، ولی شیعه گری و کتاب و دعا و ... را رد می کرد.

اوایل حنیف نژاد می گفت: «باید عمل کرد و دعا فایده ندارد». نقش دعا را در عمل، جدی نمی دید. بعدها تحت تأثیر سعید محسن، بعد از ۱۵ خرداد، به دعا هم علاقه مند شد. او از کرج به جلسه قرائت و شناخت قرآن در کوی امیرآباد می آمد. این جلسه، بیشتر در اطاق سعید محسن با آقای رئیسی برگزار می شد که ۱۲-۱۱ نفر در آن، شرکت می کردند. آقایان محمدمهدی جعفری، شهید حنیف نژاد، شهید سعید محسن، حسین مظفری، رئیسی، عنایت، گاهی دکتر شیبانی و علی آیت اللهی به این جلسه ها می آمدند. کسانی که یاد می آید، همین ها بودند. تفسیر سوره توبه که مجاهدین بعدها منتشر کردند، در آن جا پایه گذاری شد. این جلسه ها و سازمان دهی جدید انجمن اسلامی دانشجویان، ادامه پیدا کرد تا حرکت روحانیت، شروع شد».

از نهضت آزادی تا مجاهدین، صص ۱۱۹-۱۱۸

رجایی، محمدعلی: «این بچه ها، همه فکشان و دستورالعمل شان قرآن و نهج البلاغه است»..

به نقل از عباس صاحب الزمانی، ۱۳۸۴/۸/۱۹

میثمی، لطف الله: «نوشتن این نامه [نامه ۹ نفر دانشجویان به بانیان نهضت آزادی] بستر و زمینه دیگری هم داشت. در کوی دانشگاه جمعی وجود داشت که در رأس آن محمدمهدی جعفری بود. ایشان در ساختمان شماره چهار، که ساختمان دانشسرای عالی بود، یک اتاق داشت و صندوق خیلی کوچکی به نام صندوق خیریه یا صندوق تعاون درست کرده بود. شب های جمعه حنیف نژاد از کرج و بقیه هم از جاهای دیگر به مسجد هدایت می آمدند. بعد از تفسیر آقای طالقانی، این ها به کوی امیرآباد می رفتند و در اتاق بچه ها می خوابیدند. آن موقع سعید محسن، رئیسی، مهدی مظفری، حسین مظفری، محمدمهدی جعفری و مرحوم آیت اللهی هر کدام یک اتاق داشتند. این ها اغلب در اتاق سعید محسن جمع می شدند و می خوابیدند و صبح های زود جمعه در جلسه تفسیر قرآنی که به ابتکار حنیف نژاد تشکیل شده بود شرکت می کردند و در زمینه سوره توبه کار می کردند. از تفسیر «فی ظلال قرآن» سیدقطب هم کمک می گرفتند.

احمدآرام ۱۰ جزء آیه‌های سوره را به فارسی ترجمه کرده بود. از ترجمه‌های مختلف دیگر هم استفاده می‌کردیم و همین کار نطفه تفسیر سوره توبه مجاهدین در آینده شد. یعنی بعدها در زمینه این سوره کار کردند و تفسیر بسیار خوبی به دست دادند که حتی آیت‌الله مطهری و آیت‌الله انواری هم آن را تایید کردند. صدرالدین برادر بزرگ حائری شیرازی در شیراز به من گفت: «واقعاً تفسیر خیلی خوبی بود».

این نشان می‌دهد که انسان اگر باایمان، کار کوچکی را پی‌گیری کند، به جاهای خوبی می‌رسد. مثل بهمن که ابتدا یک گلوله برف است و بعد جریان و سیلان پیدا می‌کند، توده‌های برف را به دنبال خودش جمع می‌کند و یک حرکت شتاب‌گونه بزرگی به وجود می‌آید».

خاطرات تحلیلی، ۱۳۷۹/۳/۲۶، صص ۹۸-۹۷

رئیس طوسی، رضا: «بچه‌ها، خط‌مشی‌های کلی زندگی‌شان را از قرآن می‌گرفتند. خدا را روزانه در زندگی‌شان جای داده بودند».

۱۳۸۴/۶/۹

میثمی، لطف‌الله: «در مسجد هدایت که پاتوقی بومی، ملی و سنتی بود، نماز خوانده می‌شد و جلسه‌های قرآن برگزار می‌شد. گاهی مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و مهندس سبحانی به آن جا می‌آمدند و بچه‌های مسلمان دانشگاه هم در آن جا جمع می‌شدند. حنیف‌نژاد از تبریز به دانشکده کشاورزی کرج آمده بود. او شب‌ها به مسجد هدایت می‌آمد».

مسجد هدایت، پاتوق مهمی بود. به نظر من، شاید هیچ انقلابی شکل نگیرد مگر این که یکی از این پاتوق‌های سنتی داشته باشد که مثلاً در آن قشرهای مختلف، اعم از مردم و دانشجویان، بتوانند جمع شوند و بعد از نماز، جلسه تفسیر تشکیل دهند و اطلاعات خود را با هم مبادله کنند. این مسجد، نقش خیلی مهمی داشت. بچه‌ها در زمینه چند آیه‌ای که مرحوم طالقانی می‌خواست تفسیر کند، کار می‌کردند. حالت خاصی در آن جا حاکم بود. آقای طالقانی گاهی دستور می‌دادند و مردم برای انقلاب فلسطین، سیل پاکستان و الجزایر، پول جمع می‌کردند و این کار، سنت شده بود. هنگام تفسیر قرآن هم، هر کدام از بچه‌ها قرآنی در دست داشت. شاید حالا فکر کنیم نهضتی

که شروع شد، چون خوردن آب ساده بود، ولی واقعیت این است که در آن موقع، قرآن هنوز این طور عمومیت نداشت. حالا ناشری که قرآن چاپ می‌کند بعد از دو ماه نسخه‌های آن نایاب می‌شود. یعنی استقبال از قرآن در سطح ایران و منطقه و جهان، تا این اندازه زیاد است. این موضوع به لحاظ استراتژیک هم اهمیت دارد و باید به آن توجه کرد. اما آن زمان، اصلاً قرآن خواندن رسم نبود. در تبریز، شخصی به نام حاج یوسف شعار که بعدها به تهران آمد، جلساتی برگزار می‌کرد که حنیف‌نژاد هم به آن جا می‌رفت. این حاج یوسف به وهابی بودن معروف بود. می‌گفت که هر چه قرآن می‌گوید، درست است و روایات برایش کمرنگ بود. به همین خاطر به او وهابی می‌گفتند. من هم یک بار به جلسات او در خیابان شاهپور تهران رفتم. یک بار هم که به منزل آقای جعفری تبریزی رفته بودم، در آن جا دیدم که آقای شعار با ایشان بحث می‌کرد. بعد که آقای شعار رفت، آقای جعفری گفتند که ایشان خیلی به لغت توجه دارد و به تعقل توجه نمی‌کند. به هر حال حنیف‌نژاد قرآن خواندن را از جلسات شعار الهام گرفته بود. فکر نکنید که حنیف‌نژاد، که انقلابی به پا کرد، به قول معروف شاخ گولی داشت و از موهبتی خارق‌العاده برخوردار بود! او همه چیز را از کار کوچکی شروع کرد؛ یک قرآن کوچک جیبی، همیشه در جیبش بود؛ قرآن معزی. هر وقت که فرصت می‌کرد، مثلاً در اتوبوس، وقتی که از دانشکده کشاورزی به مسجد هدایت می‌آمد، این قرآن را می‌خواند. از مسجد هدایت که به امیرآباد می‌رفتیم، آن را ورق می‌زد و مثلاً می‌گفت: «بین این آیه چقدر زیباست و درباره جهت‌دار بودن عالم چه می‌گوید!» و به این ترتیب، ذهن و نفس آدم را بیدار می‌کرد. آن موقع بچه‌های انجمن اسلامی، یک قرآن در جیب خود داشتند و این کار، تقریباً باب شده بود. وقتی زنگ تفریح را می‌زدند، دیگر هر طور شده، بی‌وضو هم که بود، قرآن را می‌خواندیم».

خاطرات تحلیلی، ۱۳۷۹/۴/۹، صص ۱۰۵-۱۰۶

یکتا، حبیب: «بچه‌ها به این مهم رسیده بودند که کار قرآنی هنوز در دوران طفولیت است و باید به دوران بلوغ وارد شود. این تلقی، خطی بود که آقای طالقانی به بچه‌ها نشان داده بود».

شامخی، تقی: «امروز، روزگاری است که به قرآن تبصره می‌زنند. ما آن روز خیلی راحت‌تر با قرآن کنار آمدیم. خصوصاً حنیف. او با قرآن، مسئله عمده نمی‌کرد. با روایات و احادیث مرز داشت. هر چیزی را نمی‌پذیرفت و بخشی را پاسنگوی زمان و حرکت تشخیص نمی‌داد. منطبق روایتی نداشت و منطقتش تحلیلی بود. اما برخوردش با قرآن، برخورد دیگری بود. از کتاب ایده می‌گرفت، تحلیل می‌گرفت. در آیات دنبال مضامینی بود که مسئله حل کند. حنیف‌نژاد با قرآن زندگی می‌کرد. استدلال استخراج می‌کرد و ساده‌تر؛ به دنبال بود، کاوشگر بود. حنیف در سازمان مجاهدین هم، قرآن و نهج‌البلاغه را به «نهاد آموزشی» تبدیل کرد.

من ندیدم که حنیف بخواهد از مسیر فلسفه به مطلبی برسد. او با قرآن اخت و مانوس بود و از آن آبشخور، ایده برمی‌گرفت».

۱۳۸۴/۶/۱۷

فرهنگی، میرصادق: «حنیف به عمق قرآن توجه داشت. در پی تلاوت نبود. قرآن خواندن دوره‌ای در ماه رمضان را قبول نداشت. به این صورت که گردهم بنشینیم و به نوبت قرآن را تلاوت کنیم. حنیف به من می‌گفت: «یک آیه بخوان، یک سوره بخوان، معنایش را بفهم. تفسیرش را درک کن و به آن عمل کن».

به خاطر دارم در زندان سال ۴۲ پدر یکی از دوستان هم‌بند، _ آقای مجتبی عربزاده _ دار فانی را وداع گفته بود. در زندان برای پدر آقای عربزاده ختم گرفتیم. همه نشسته بودند. آقای مهندس بازرگان به حنیف تکلیف کرد که برای آغاز جلسه قرآن بخواند. حنیف صوت خیلی زیبایی داشت. بسیار خوش. _ قبل از این که وی به دانشکده کشاورزی کرج بیاید در نوجوانی از نوحه‌خوان‌های مکتب حاج یوسف شعار بود _ حنیف با نهایت احترامی که برای آقای مهندس بازرگان قائل بود، از خواندن قرآن با صوت، ابا کرد و به مهندس گفت: «قرآن را برای مرده که نمی‌خوانند». مهندس هم که آدم کوچکی نبود. وزن مهندس در زندان خیلی بالا بود. مهندس به حنیف گفت: «پس دو آیه بخوان و تفسیر کن». حنیف اطاعت کرد. سوره‌ای خواند و بعد از آن، معنای فارسی روانی کرد و بعد خطاب به مهندس گفت: «خودتان تفسیر کنید».

فرزند کتاب / ۱۳۱

دیدگاهش در خصوص قرآن این گونه بود. به ظاهر امور اعتنایی نداشت، در پی بطن و عمق پدیده‌ها از جمله قرآن بود».

۱۳۸۴/۱۱/۴

بسته‌نگار، محمد: «سلسله جلسات تفسیر قرآن توسط حاج یوسف شعار _ که کتابی هم تحت عنوان تفسیر آیات مشکله قرآن نوشته بود _ در خانه وی در خیابان شاهپور، برقرار بود. در آن جلسات که صبح‌های جمعه تشکیل می‌شد، چند نفر از دوستان نیز از جمله آقایان مصطفی طباطبایی _ که افکار خاص دارد و اکنون هم نماز جمعه می‌خواند _، صائبی و معین‌فر هم شرکت می‌کردند. حنیف هم به جلسات می‌آمد. بحث‌های جلسات، بحث‌های خیلی فرعی بود؛ مثلاً یک آیه در مورد صیغه را مبنا قرار می‌دادند و هفت، هشت جلسه درباره‌اش بحث می‌کردند.

حنیف‌نژاد به من می‌گفت: «این جلسات هیچ بُرد اجتماعی ندارد و مسئله‌ای را حل

نمی‌کند».

۱۳۸۴/۷/۶

یکتا، یونس: «با قرآن مؤانست خاصی داشت. روی سوره هل اتی خیلی تأکید می‌کرد و سه چهار آیه اول آن را بسیار به کار می‌برد؛ «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً...».

سپس خیلی قشنگ معنی می‌کرد:

«آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی شایسته ذکر نبود. ما آفریدیم انسان را از چکه آبی به هم آمیخته. می‌آمودیمش و برایش زمینه ابتلاء فراهم می‌کردیم، پس شنوا و بینا گردانیدیمش...».

از درون آیات بر ابتلاء، دچار شدن به سختی‌ها، بینایی و شنوایی و مسئولیت‌های

مترتب بر آن، بس تأکید می‌کرد».

۱۳۸۴/۱۱/۹

شامخی، تقی: «بیش از همه کسانی که ما می‌دیدیم، حنیف با قرآن زندگی می‌کرد. با قرآن مانوس بود. مرحوم طالقانی می‌گفت حنیف که در مورد قرآن صحبت می‌کند، انسان از او مطلب تازه می‌آموزد».

۱۳۸۴/۷/۱۷

جعفری، محمدمهدی: «گاهی هم با خود حنیف‌نژاد جلساتی داشتم که بیش‌تر دربارهٔ مسائل تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه بود. محمد حنیف‌نژاد شاگرد مکتب مرحوم دکتر یوسف شعار بود و نبوغ تفسیری خاصی داشت، نبوغی که گاه مفسر و قرآن‌شناسی مثل آیت‌الله طالقانی را دچار شگفتی و تعجب می‌کرد.»
سازمان مجاهدین خلق از درون، ص ۵۶

میثمی، لطف‌الله: «بچه‌ها بر روی پرتوی از قرآن کار زیادی کرده بودند؛ به خصوص بر روی قسمت‌هایی که به اصل اول، یعنی حرکت یا اصل تضاد، و تأثیر متقابل و جهش مربوط بود و اصولاً آن چیزهایی که از آن روش در می‌آمد.»
از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۳۳۷

«شهید حنیف‌نژاد و شهید سعید محسن معتقد بودند ما به مسائل سیاسی روز علاقه‌مندیم ولی در طول هفته باید کار مکتبی هم بکنیم. این کار مکتبی از سورهٔ توبه که آیاتی مربوط به جنگ دارد و ماهیت منافقین را افشا می‌کند، شروع شد.»
شیوه‌های محمدآقا (۲)، ص ۴

سحابی، عزت‌الله: با حنیف که در مورد قرآن و نهج‌البلاغه بحث داشتیم، بیشتر او گوینده بود. من هم انسی با قرآن داشتم. نکاتی می‌گفتم و او می‌گرفت. به خاطر دارم که در یکی از همان بحث‌ها، توضیحی در مورد یکی از آیات سورهٔ نحل به محمد دادم؛ در قرآن معزی، کلمهٔ «ارباب» به مفهوم «فزون‌بهره‌برها» ترجمه شده بود. آقای طالقانی هم ارباب را به معنای برتر و برجسته‌تر به کار می‌برد. آقای طالقانی بیان می‌کرد که ارباب از «ربوه» می‌آید. ربوه برجستگی‌ها و برآمدگی‌ها در صحرای صاف عربستان است. من در آن زمان از آن آیه برای تبیین جامعهٔ «بی‌طبقه» توحیدی استفاده می‌کردم. مضمون آن آیه هم به «برجسته نشدن» نظر داشت. علیرضا زمریدان تعریف می‌کرد که حنیف در دفاعیات خود در دادگاه از آن آیه و مضمون مورد نظر استفاده کرد. حنیف نکته می‌گرفت ولی من از وی بیشتر نکته می‌آموختم.»

جعفری، محمدمهدی: «به یاددارم چند بار حنیف‌نژاد بعضی از نکات تفسیری را با من مطرح می‌کرد و می‌گفت: «برو از آیت‌الله طالقانی بپرس ببین نظر من درست هست یا نه؟»

من هم نظرات او را به آیت‌الله طالقانی منتقل می‌کردم. ایشان هم چندین بار گفتند: «واقعاً عجیب است! چون ایشان (حنیف‌نژاد) در حرکت و مبارزه است، این نکته قرآنی را خیلی بهتر فهمیده تا کسی که در گوشه مدرسه و مسجد نشسته و می‌خواهد تفسیر بگوید».

البته آیت‌الله طالقانی به غیر از من، خودش هم مستقیماً با حنیف‌نژاد ارتباط داشت و حنیف‌نژاد هم غالباً نظریات تفسیری‌اش را به ایشان می‌گفت. یک بار آیت‌الله طالقانی به خود من گفتند: نه تنها این نکته‌ای که تو از طرف حنیف‌نژاد آورده‌ای، بلکه نکات تفسیری دیگری هم که از او شنیده‌ام، باعث شگفتی و تعجب من است».

سازمان مجاهدین خلق از درون، صص ۲۱-۲۰

میثمی، لطف‌الله: «چیزی که در تاریخ معاصر واقعاً نمی‌توان آن را فراموش کرد، روی آوردن به متن ایدئولوژیک بود. مرحوم علامه در «تفسیر المیزان» می‌نویسند که ممکن است یک نفر در حوزه‌های علمیه مجتهد جامع‌الشرایط شود، بدون این که یک آیه از قرآن خوانده باشد، یعنی نظام آموزشی آن جا به گونه‌ای است که نیاز به قرآن نیست. یک روش تعقلی دارد به نام منطق ارسطو که به آن هم منطق صورت (منطق صوری) می‌گویند و وقتی با آن بتوانند تعقل کنند، دیگر نیازی به متون دینی ندارند. در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ این پدیده با پیشگامی حنیف‌نژاد شروع شد که بچه‌ها یک قرآن کوچک با ترجمه در جیبشان می‌گذاشتند و در هر فرصتی به آن نگاه می‌کردند. این رویکرد به متون به نظر من می‌تواند مبین تعریف روشنفکر مذهبی باشد. روشنفکران از سرچشمه، از خود قرآن شروع کردند و واقعاً همین روخوانی قرآن، این که آدم خودش را مخاطب خداوند احساس کند و خویشتن را در معرض وحی قرار دهد و توشه‌گیری کند، اهمیت زیادی داشت. من وقتی با خودم خلوت می‌کنم، فکر می‌کنم که اساس همه تحولات بعد از ۱۵ خرداد همین کار بوده است. اگر یک نهر پر تلاطم و پرتشنج آب را

در نظر بگیریم آن رسوبات مفیدی که از آن باقی مانده بود، این بود که بچه‌ها به این نتیجه رسیدند که به خودشان متکی باشند و به سرچشمه صاف و زلال، به خود قرآن رجوع کنند. این متن‌خوانی، یک انقلاب بود. بچه‌ها قرآن را می‌خواندند و حفظ می‌کردند. حتی حنیف‌نژاد می‌گفت که شما باید به جایی برسید که در خانه تیمی، فقط یک قرآن و یک نهج‌البلاغه باشد تا اگر پلیس به خانه آمد، چیزی پیدا کند که در خانه آحاد ملت ایران پیدا می‌شود و او اسم این شیوه را عادی‌سازی امنیتی می‌گذاشت. به هر حال پیشرفت خوبی در این کار نصیب بچه‌ها شد. حتی وقتی بچه‌ها پیش مرحوم امام خمینی در نجف رفته بودند، امام هم شک کرده بود که این‌ها از کجا این همه آیات قرآن را می‌دانند؟ ولی به نظر من ایشان هم از این رشد قرآنی که در ایران صورت می‌گرفت غافل بودند. در ایران نبودند و اطلاعی نداشتند. به هر حال، اساس آموزش‌های مجاهدین و انجمن‌های اسلامی دانشجویان، همین رویکرد به متن قرآن بود. اگر توجه کنید در جزوه «شناخت» هم برای هر برداشتی در پانوشت، آیه‌ای از قرآن آورده بودند تا نشان دهند که جزوه شناخت، و راه انبیاء و راه بشر، قرائت و برداشت ما از قرآن است و استناد آن هم همین آیاتی است که در پاورقی‌ها آمده است و دیگران هم اگر برداشت دیگری دارند، آن را مطرح کنند تا جزوه شناخت بتواند رو به تکامل برود و راه خودش را باز کند».